

مرگ آگاتا کریستی

در کارنامه دوران نویسندگی‌اش چند شعر و شماری نمایشنامه و تعدادی کتاب درباره زندگی و تجربیاتش نیز دیده می‌شود...



«بسیار خجالتی بود. در پاریس در رشته موسیقی تحصیل کرد اما هرگز در هیچ جمعی اجرا نکرد. بعدها که نویسنده مشهوری شده بود، بی سروصدا به تماشای نمایش‌هایی که از روی نمایشنامه‌هایش ساخته می‌شدند، می‌رفت و ناشناس گوشه‌ای می‌نشست. دوست نداشت او را بشناسند و دورش جمع شوند.»

به گزارش ایسنا، روزنامه **اعتماد** نوشت: «**یک:** در کارنامه دوران نویسندگی‌اش چند شعر و شماری نمایشنامه و تعدادی کتاب درباره زندگی و تجربیاتش نیز دیده می‌شود اما او را با داستان‌های جنایی و کارآگاهی‌اش و دو شخصیت مشهور این داستان‌ها، هرکول پوآرو و خانم مارپل می‌شناسیم.

می‌گویند از همان دوره نوجوانی می‌نوشت اما ماجرا از سال ۱۹۲۰ برایش جدی شد. نخستین داستان جنایی که نوشت «ماجراهای اسرارآمیز در استابلز» نام داشت و شش ناشر مختلف، به دلایلی مشابه یکدیگر آن را رد کردند. به نظر آنها این داستان مناسب چاپ نبود و ویژگی‌های لازم برای جذب حداقلی از مخاطبان را نداشت. البته این داستان‌ها بعد منتشر و به نخستین موفقیت آگاتا کریستی تبدیل شد. این موفقیت کوچک، چند بار دیگر در سال‌های بعد با داستان‌های دیگری که او نوشت تکرار شد. تا اینکه اواسط دهه ۱۹۳۰ با «تراژدی در سه پرده» - که در کمتر از یک سال، بیشتر از ۱۰ هزار نسخه از آن به فروش رفت - به شهرت رسید و خوانندگان بسیار بیشتری پیدا کرد. آن زمان در مطبوعات کشورش چهره ناشناخته‌ای نبود اما از آن پس بیشتر درباره‌اش صحبت می‌کردند و انتشار هر کتاب تازه او را همچون اتفاقی مهم در ادبیات انگلیسی پوشش می‌دادند. کریستی، نه یک شبه که به مرور و گام به گام خودش را اثبات کرد، جوایز زیادی را هم بُرد و عموم منتقدان - حتی بسیاری از آنهایی که داستان‌های پلیسی برایشان چندان جدی نبود - به تحسین نبوغ و چیره دستی خود وادار کرد. کریستی می‌توانست ذهن خواننده را با معماها و توطئه‌های داستانش درگیر کند و مخاطب را در گشودن گره ماجرا به دنبال شخصیت‌های داستان بکشانند. او با جنایی نویسان پیش از خود متفاوت بود، زیرا ادبیات جنایی را از عناصر ملودرام و عارفانه تصفیه کرد و مرزهای مشخص تری برای این ژانر برطرفدار کشید.

دو: بسیار خجالتی بود. در پاریس در رشته موسیقی تحصیل کرد اما هرگز در هیچ جمعی اجرا نکرد. بعدها که نویسنده مشهوری شده بود، بی سروصدا به تماشای نمایش‌هایی که از روی نمایشنامه‌هایش ساخته می‌شدند، می‌رفت و ناشناس گوشه‌ای می‌نشست. دوست نداشت او را بشناسند و دورش جمع شوند. البته تقریباً هر هفته، روزنامه‌ها و مجلات درباره‌اش می‌نوشتند و کتابی از کتاب‌های او را موضوع یکی از مطالب خودشان قرار می‌دادند. حتی زمانی که رمان «پرده» (۱۹۷۵) منتشر و در آن پوآرو با مرگی خودخواسته - که حتی گاهی به خودکشی هم تعبیر می‌شود - با مخاطبانش وداع کرد، روزنامه نیویورک تایمز ماجرای این پایان تراژیک را تیتراژ یک خودش کرد.

زندگی آگاتا کریستی به نوشتن گذشت اما همراه با شوهر دومش به سفرهای دور و دراز نیز رفت و ضمن کسب تجربه زندگی در جوامع و فرهنگ‌های دیگر، چند منطقه از مناطق باستانی دنیا را نیز از نزدیک به چشم دید. مقطعی از جنگ اول جهانی، لباس پرستاری پوشید و در صلیب سرخ خدمت کرد. سپس به داروخانه یکی از بیمارستان‌ها رفت و در آنجا مشغول به کار شد. همان‌جا هم بود که اطلاعات بسیاری درباره سموم و مواد شیمیایی و تأثیر هر کدام از آنان بر بدن انسان کسب کرد. این اطلاعات بعدها در نوشتن داستان‌های جنایی، بسیار به دردش خوردند. در چند دهه نویسندگی، ۶۶ رمان جنایی و شش رمان غیر جنایی و حداقل ۱۵۰ داستان کوتاه نوشت. گاهی از کار خسته و دلزده می‌شد و حتی از شخصیت‌هایی که خلق کرده بود بدش می‌آمد. از این رو چند بار در مقاطع مختلف زندگی‌اش تصمیم گرفت که نوشتن را کنار بگذارد اما آنقدر تقاضا برای داستان‌های تازه‌تر از او زیاد بود که هر بار ناچار می‌شد این تصمیم را به بعد موکول کند. (می‌گویند داستان «تله موش» را به خواست مادر بزرگ ملکه الیزابت دوم و برای برآورده کردن آرزوی تولد او نوشت.)

طبق آمارهای آثار او به ۱۰۳ زبان مختلف ترجمه شده‌اند و مجموع فروش کل آثار او در گوشه و کنار دنیا از مرز دو میلیارد نسخه عبور کرده است. آگاتا کریستی دوازدهم ژانویه ۱۹۷۶ درگذشت.